

ده شعر بلند از ده شاعر نوپرداز بود که به قول گردآورنده به ترتیب سرودن و انتشار، چاپ شده بود.

اشعار ده منظومه... که همگی - ظاهراً بجز شعر مناجات از مصطفی رحیمی - پیشتر به چاپ رسیده بود، عبارت بود از:

۱. ناقوس (نیما یوشیج)؛ ۲. پریا (احمد شاملو)؛ ۳. آرش کمانگیر (سیاوش کسرائی)؛ ۴. قصه شهر سنگستان (اخوان ثالث)؛ ۵. شبستان (محمود کیانوش)؛ ۶. جنگل و شهر (رضا براهنی)؛ ۷. آبی، خاکستری، سیاه (حمید مصدق)؛ ۸. صدای پای آب (سهراب سپهری)؛ ۹. ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد (فروغ فرخزاد)؛ مناجات (مصطفی رحیمی).

گردآورنده در مقدمه کتاب، مختصری از پیشینه منظومه سرایی - از یشت ها و گاتاها به این سو - سخن گفته بود که البته از اعتباری برخوردار نبود. در ابتدای هر منظومه شرح حالی به اختصار از شاعر هر شعر دیده می شد.

از مجلات آن روزگار چنین برمی آید که ده منظومه - به دلایلی که بر من روشن نشد - بازتاب چندان دلگرم کننده‌ئی در میان منتقدین نداشت.

تحلیلی از شعرنو فارسی / عبدالعلی دستغیب

دستغیب، عبدالعلی / تحلیلی از شعرنو فارسی. - تهران: انتشارات صائب، آبان ۱۳۴۵، ۱۲۲ ص.

طلا در مس نخستین کتاب نقد پیرامون چند مجموعه شعرنو فارسی؛ و تحلیلی از شعرنو فارسی، نخستین کتاب پیرامون تاریخچه شعرنو در ایران بود.

تحلیلی از شعرنو فارسی مشتمل بر ۱۴ بخش بود:

شعر چیست؟؛ بررسی اجمالی شعر امروز؛ «افسانه نیما، نقطه شروع؛ وزن [شعرنو]؛ نغمه واژه‌ها؛ تصویرها و صحنه‌ها؛ گریز، رؤیا، دوگانگی؛

عشق؛ عصیان؛ اندیشه‌های فلسفی؛ انتقاد اجتماعی؛ شعر فولکلوریک؛ طرح کلی و نقد؛ ضمیمه - شعرنو و میراث کهن. دستغیب در مقدمه کتاب می‌نویسد:

«کتاب تحلیلی از شعرنوفارسی که اینک در برابر شماست، محصول چند سال پژوهش مداوم در شعر پارسی است. [...] در این کتاب کوشش شده است جریان شعر معاصر و شعرنو پارسی مورد مطالعه قرار گیرد و از نکات مثبت آن دفاع شود [...] در این مطالعه غالباً از کتاب‌ها و دفترهای شعر که تا سال ۱۳۴۰ به چاپ رسیده، بحث شده و اشعار سال‌های اخیر که شاید هنوز قضاوت درباره آنها زود باشد از دسترسی این مطالعه دور بوده است.» بخش‌های چهارده گانه تحلیلی از شعرنوفارسی با دقت و حوصله و دانش کافی با معیار زیبایی‌شناسی نو قدمائی نوشته شده، و از کتاب‌های قابل توجه پیرامون شعرنو، در آن برهه از زمان بوده است.

نگاهی به شعرنو سال ۱۳۴۵

سال ۱۳۴۵ به لحاظ تثبیت قطعی و عمومیت یافتن شعرنو، نقطه عطفی در تاریخ شعرنوفارسی بوده است. اسماعیل نوری‌علاء در پایان سال ۴۵ مقاله‌ئی تحت عنوان «نگاهی به سال ۱۳۴۵ و شعر جوانان» نوشت که درخور توجه قراوان است. ما این مقاله را به عنوان جمع‌بندی وضع شعر و شاعری در سال ۱۳۴۵، ذیلاً می‌آوریم. نوری‌علاء می‌نویسد:

«سیر تدریجی توجه به شعر امروز ایران، پس از سال ۱۳۳۵، رو به تصاعد رفته است و سال ۱۳۴۵ را می‌توان لحظه قاطعی از این اوج دانست. این سال چه از نظر تعداد شعرا، چه از نظر تعداد شعرها و چه از نظر اقبال به شعر امروز ایران سالی قابل توجه است.

شعر امروز ایران در این سال فی الواقع از لحاظ سنی یک نسل تمام و کمال را پشت سر می‌گذارد و جوانی که در آغاز کار منوچهر شیبانی - و به

عبارت دیگر آغاز شناخته شدن شعر نیما و شعرنوی نیمائی - به دنیا آمده است، در این سال قدم به ۲۵ سالگی می‌گذارد. نسل تازه با خود علائق، خواست‌ها و احتیاجات جدیدی را به همراه می‌آورد، و شعر نیز - که یک عنصر اجتماعی است - از تأثیر همه این تازه آمده‌ها برکنار نیست. در این بخش کوششی خواهیم داشت برای شناخت علت‌ها، جریان‌ها و دست‌اندرکاران جوان شعر امروز ایران در سال ۱۳۴۵ و سپس در بخشی دیگر حاصل این توجه را به صورت متبلور شده‌تری مطالعه خواهیم کرد. در سال ۱۳۴۵ حدود دو هزار شعر [نوا] از سیصد شاعر [نوپرداز] در مطبوعات کشور به چاپ رسید. اگر نسبت جمعیت درس خوانده کشور را در این سال با کل جمعیت ایران بسنجیم، حاصل سنجش ما عدد کوچکی خواهد بود. اما اگر نسبت تعداد شاعران این سال را با جمعیت درس خوانده کشور حساب کنیم، حاصل محاسبه ما عددی بزرگتر از آن قبلی، و خارج از حدود انتظار ما خواهد بود.

این نکته بخوبی نشان می‌دهد که قطاع شعری هنر کشور ما رشدی غیرعادی و بی‌سابقه - از نظر کمی - داشته است.

این رشد غیرمنتظره مسایلی را پیش می‌آورد که چه از نقطه نظر هنری و چه از نظر اجتماعی قابل تعمق و توجه است. نخست اینکه باید بینیم انگیزه این همه توجه به شعر چیست و لاجرم در این جستجو باید از عوامل، عناصر و حوادث اجتماعی مدد بجوئیم [...]

کشور ما جمعیتی رو به افزایش دارد و هر سال بر تعداد جوان‌هایی که تحصیلات متوسطه خود را به پایان می‌رسانند افزوده می‌شود. نه تنها مسئله افزایش جمعیت، بلکه مسئله تعمیم و گسترش سواد، و گاه با قید شک، گسترش فرهنگ نیز بخش تحصیل‌کرده جمعیت کشور ما را بزرگتر و وسیع‌تر می‌سازد.*

* برای اطلاع کامل‌تری از زندگی جوانان رجوع کنید به «دریارة جوانان» که نام سلسله

در این حال انسان‌ها، همچون محصولات کارخانه‌ای یک شکل می‌شوند و حرکت‌های فردی و درخشش‌های مستقل اجتماعی سخت می‌گردد. دیگر هر کسی شکل خاص خود را ندارد. دستگاه‌های فرهنگی که کم و بیش گنجایش پذیرش این مراجعه‌ی عظیم را ندارند و نیز در جهت اعمال سیاست‌های خاص فرهنگی کار می‌کنند، تبدیل به کارخانجاتی می‌شوند که محصولات یک شکلی را تولید می‌کنند.

جوانان یک شکل، تحت تأثیر یک عده عوامل مشخص، پا به اجتماع می‌گذارند و رنگی خاص و متمایز در چهره‌ی یک یک آنان دیده نمی‌شود.

اما آن غریزه‌ی حفظ تشخیص در پشت این صورت‌های یک شکل زنده است و به فعالیت مشغول. جوان در چنین شرایطی سخت‌تر به تکاپو می‌افتد تا از دیگران جدا شود و استقلال یابد و نیز می‌خواهد که این استقلال شناخته و درک شود.

پس به آزمایش امکانات خویش دست می‌زند. در تحصیل، در کار، در زندگی خانوادگی به جستجو می‌پردازد و روزنه‌ی امیدی نمی‌بیند و یکباره عاصی می‌شود. عصیان جوان دو صورت دارد: یا شکلی سازنده دارد و به عبارت دیگر شکست مقدمه‌ی سازندگی است، و یا شکلی خردکننده و ویرانگر.

روح و اندیشه در خلاء زندگی نمی‌کند، اگر امید و حرکت رخت بربست بیزاری و بی‌عاری جانشین آن خواهد شد، و این سرنوشت محتوم بسیاری از جوانان است. جوان سرخورده‌ی مأیوس را می‌توان پشت

→ مقالاتی است به همین قلم با نام مستعار «ماهیار»، چاپ شده در مجله‌ی فردوسی، شماره‌های ۸۸۲ تا ۸۸۸ (از مهر تا آذر ۱۳۴۷). در این مقالات کوشش شده است که وجوه مختلف زندگی جوان امروز ترسیم گردد. [...] لازم به تذکر است که جز این مقالات هر چه که در هر کجا با نام «ماهیار» به چاپ رسید یا رسیده باشد از این قلم نیست و نخواهد بود. [اسماعیل نوری‌علاء]

میزهای شکسته و حقیر، در حاشیه خیابان‌ها، در عرق‌فروشی‌ها و خیلی جاهای دیگر دید.

اما آن دسته از جوانان که مسدود بودن راه‌ها و بی‌حاصلی از امکانات اولیه بر کوشش‌شان می‌افزاید، ابتدا به مسایل اجتماعی می‌گرایند. اما جامعه دارای ثبات و نظم استاتیک است، مصالح اقتضا کرده است که جوامع در حال توسعه صاحب مواد خام و بازارهای مصرف دارای ثبات باشند. در این ثبات، شدتی در جریان‌های اجتماعی نیست تا جوان در آن غوطه زند.

با مسدود بودن این دریچه تظاهر، شخصیت افراد اشکال گوناگونی به خود می‌گیرد و عکس‌العمل جوانان بر حسب وضع اجتماعی و اقتصادی افراد در مسیرهای مختلفی جاری می‌شود.

بیتل‌ها، اعجوبه‌ها و پارتی‌روها یکسوی این سکه‌اند، موج جوانان را می‌بینیم که در میدان‌های فوتبال نعره می‌کشند، در صفحات پاسخ به نامه‌های مجلات اسم‌شان را می‌خوانیم، حاضر به مکاتبه‌اند، و کمی آنسوتر فعالیت آنها در کار هنر مشهور است، فعالیت هنری که اصالت هنری ندارد.

اما امکانات هنری نیز به نوبه خود متفاوت است و پرداختن به هر یک مستلزم شرایطی است. مثلاً فیلم ساختن پول می‌خواهد، یا نواختن آلات موسیقی تمرین و ممارست بسیار لازم دارد و به طور خلاصه رفته رفته به این نتیجه می‌رسیم که تنها وسیله راحت، پرداختن به ادبیات است در مرحله اول، و پرداختن به شعرنوست در مرحله دوم - که علی‌الظاهر همه مشکلات و پیچ و خم‌های شعر قدیم را از پیش پای شاعر برداشته است! -.

بدین‌سان است که سیل شعر به سوی مجلات سرازیر می‌شود و ژورنالیسم شایع روز که فرصت پرداختن به چیز دیگری را به دست نمی‌آورد، برای تیراژ، به آن روی خوش نشان می‌دهد.

شعر اکثر جوانان ما کوششی ست برای کسب استقلال و حفظ فردیت آنها. پس به این عرضیات اغلب نمی توان به چشم شعر نگریست، بلکه باید آنها را فریاد جوانانی دانست که در مسیر گم شدن، یک شکل شدن و شستشوی مغزی دست و پا می زنند و می خواهند تا آنها را دریابیم.^{۱۰۶}

«سال ۱۳۴۵ از نظر شعر و شاعری سال آشفته و پرهیاهویی بود، سال مصاحبه ها، جنگ و جدل ها و اظهارنظرها بود، سال بارآمدن ها و مردن ها...»

شعرای جوان از آغاز سال ۴۵ فرصت یافتند تا سنگرهای تازه ای را تسخیر کنند و شعرای بزرگ تر و قدیمی تر را در سنگرهای خصوصی خود حبس نمایند. پیرترها شور ایجاد پایگاه ندارند، کسرشان شان می شود با جوان ترها در یک جا بنشینند، پس در صندلی خود فرو می روند و به همان چند پایگاه که دارند اکتفا می کنند.

مجلات، روزنامه ها و جزوات صحنه وسیعی را برای جولان جوانان ارائه دادند و سقوط ارزش ها و معیارهای گذشته، گذشتن از سدهای مطبوعاتی و انتشاراتی را آسان کرد. نتیجه اینکه شاعران تازه آمده احتیاجی به چاپ کتاب برای عرضه اشعار خود حس نکردند و سال ۴۵ سال چاپ کتاب جوان ترها نبود.

بعد از مدت ها، در این سال برای اولین بار تشکل و همشکلی و وحدتی در بین آثار شعری - به معنی دقیق کلمه - حس شد و نام «موج نو» اینجا و آنجا به گوش خورد. سال ۴۵ دیگر عرصه مجادله بین شعر قدیم و نو نبود، بلکه بحث ها بیشتر بین شاعران «شعر نو» جریان داشت.

بدین ترتیب در مرحله اول، موجودیت و حقانیت شعر نو به صورت امری بدیهی و مسجل در آمد و در مرحله دوم آشکار گردید که شعر نو نمی تواند پایان نوآوری در شعر فارسی باشد و حرکت همچنان ادامه دارد.

حد متوسط سن شعرای جوان حدود ۲۳ سال بود. این نسل جدید که

در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ دوران بلوغ خود را می‌گذرانند، طرز فکری کاملاً جدا و متمایز از شاعرانی دارد که در این سال‌ها درگیر مسایل روز بوده‌اند. شاعر جوان این سال یکباره از شور اجتماعی خالی شده و روحی کسل، نامطمئن، بی‌ثبات و خسته دارد. اختلاف بین آنچه که می‌بیند و آنچه که می‌شنود در او نوعی واخوردگی و گریز از واقعیت به وجود می‌آورد.

در این هنگامه است که در شعر جوان سال ۴۵ زندگی به شکل ساده و پیش پا افتاده، پدر در نقش کارمند و کاسبی ناآشنا و مبدل شده به یک ماشین خسته، زن به صورت موجودی آبکی و دروغین، و مرد به شکل نهالی پا نگرفته و متکی به بزرگتر مطرح می‌شود.

جوان دست از حقارت کوچه‌ها و خانه‌ها می‌شوید و به خاطره و تخیل پناه می‌برد. در این دنیا است که وصول به آرامش آسان‌تر است. قلمروی خصوصی که در آن همه غرایز سیراب نشده به طور کاذبی سیر می‌شوند. و در این بحبوحه چگونه می‌توان به فکر وزن درست، بافت کلام، فرم صحیح و قافیه طبیعی بود؟ اکنون فریادی خاموش جریان دارد که در شکل شعر از یک زندگی درهم فشرده و خلاصه شده حکایت می‌کند.

می‌توان فروغ فرخزاد، نادر نادریور، منوچهر آتشی، سهراب سپهری، یدالله رؤیائی و محمدعلی سپانلو را مهم‌ترین بازمانده‌های شعرنوی نیمائی دانست که پایه‌های پلی محسوب می‌شوند که شعر امروز را به شعرنو و تاریخ ادبیات ما وصل می‌کند. اغلب شعرای جوان ما تحت تأثیر این عده و نیز احمد رضا احمدی - بنیان‌گذار شعر موج نوی ایران - هستند و از میان آنها فروغ فرخزاد بیش از همه نفوذ پیدا کرده است و شاید مسئولیت زنانه شدن شعر جوانان ما نیز تا حدی به عهده او باشد.

در مورد شاعران پیش از فرخزاد باید گفت که تأثیر شعر شاملو بر شعر جوانان رفته رفته نقصان می‌یابد و تأثیر زیان نافذ اخوان ثالث بکلی از بین رفته است.

در مورد نقد و بررسی شعر در این سال باید گفت که بیشتر نقدها درباره بزرگترها بود و نیز اغلب به تصفیه حساب‌ها و جدال‌های ادبی انجامید. به عبارت دیگر کسی به شعر جوان‌ترها پرداخت، بیشتر سوء تفاهم و عدم درک شعر جوان‌ترها از طرف بزرگ‌ترها مطرح بود و معیارهای تازه‌ای برای ارزیابی شعر این جوانان ارائه نشد.

در برابر بی‌اعتنائی منتقدان نسبت به شعر جوان‌ترها باید از استقبال خوانندگان جوان شعر نام برد که فی‌الواقع تیراژساز مجلات بودند. در عین حال، مرگ فروغ فرخزاد، با همه ضربتی که بر پیکر شعرنوی ایران وارد آورد، وسیله‌ای شد تا شعرنو بیشتر از پیش خواننده پیدا کند. می‌توان جلسه شعر خوانی «کانون دانشجویان دانشگاه تهران» را در شب هفت فروغ فرخزاد و استقبال جوانان را از شعرنو در این شب، مقدمه‌ای بر گسترش دامنه شب‌های شعر دانست.

نگاهی به فعالیت‌های ادبی مجلات مختلف تهران و شهرستان‌ها، می‌تواند دامنه شعر امروز و اشخاص فعال در این زمینه را بشناساند. در سال ۱۳۴۵ مهم‌ترین مجله‌ای که به شعر جوانان روی خوش نشان داد مجله فردوسی بود که از سال ۱۳۴۲ دامنه فعالیت خود را وسیع‌تر کرده بود و فی‌الواقع مهمترین منبع مراجعه برای این نوع شعر محسوب می‌شد.

در سال ۱۳۴۵ این مجله یک چهارم کل اشعار چاپ شده در مطبوعات را به خود اختصاص داده بود و به عبارت دیگر، در این یکسال حدود ۵۰۰ شعرنو و شعر موج نو در این مجله به چاپ رسید. و در همین سال بود که این مجله توانست ۸۲ شاعر جوان را برای نخستین بار معرفی کند!

مجله فردوسی جولانگاه شعرای گوناگون بود. نخست باید از قدیمی‌ترهای شعرنو نام برد. این عده عبارت بودند از: احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، اسماعیل شاهرودی، نصرت رحمانی، منوچهر

شیبانی، منوچهر آتشی، یدالله رؤیائی، هوشنگ ابتهاج، نوذر پرنگ، نادر نادرپور، مصطفی رحیمی، کارو، فریدون توللی، سهراب سپهری، محمود کیانوش، سیاوش کسرائی، منوچهر نیستانی، فریدون مشیری، فروغ فرخزاد و حسن هنرمندی.

دومین دسته شاعران پس از سال ۱۳۴۰ بودند: مفتون‌امینی، فریدون ایل‌بیگی، علی‌بابا چاهی، پرویز پروین، منصوره حسینی، اورنگ خضرائی، عبدالعلی دستغیب، مهشید درگهی، محمود سجادی، محمدعلی سپانلو، حسن شهیری، فرهاد شیبانی، طاهره صفارزاده، پوران فرخزاد، غلامحسین متین، کیومرث منشی‌زاده، صالح وحدت، احمدرضا احمدی، صادق همایونی، حمید مصدق، پروین صداقت‌زاده، مهین اسکندری و رضا براهنی.

سومین دسته شعرای جوان عبارت بودند از: محمد ایوبی، اورج، مینا اسدی، مسعود بهنود، منصور برمکی، هوشنگ چالنگی، کافیۀ جلیلیان، خشایار خطیر، عظیم خلیلی، علی‌اکبر رشیدی، کامبیز صدیقی، خسرو فانیان، محسن کریمی، محمدتقی کریمیان، جواد مجابی، صفورا نیری، پرتو نوری‌علاء، کامبیز ویدا، جمشید واقف، کاظم سادات‌اشکوری و سیروس مشفق.

در سال ۱۳۴۵ مجله بازار رشت نیز پایگاهی برای شعر جوانان محسوب می‌شد، جز آنها که نام بردیم. می‌توان شعر این شاعران را در مجله مزبور یافت: منصور اوجی، بهمن صالحی، صادق سلیمانی، غفار حسینی، سیاوش مطهری، محمدتقی صالح‌پور، خسرو گل‌سرخی، شاهین زیده‌سرائی، احمد رفیعی، بهرام اردبیلی، ایرج ارژوانپور، م. نوش‌آذر، محمد حقوقی، ایرج کیانی، محمد زهری، محمدرضا اصلانی و هوشنگ گلشیری.

در سال ۱۳۴۵ «جزوه شعر» نیز نماینده شعر جوان ایران بود. در ۱۱ شماره این جزوه که در طول سال مزبور منتشر شد ۸۴ شاعر با آن همکاری

داشتند. شعرای خاص جزوه شعر عبارت بودند از: بیژن الهی، فریدون معزی مقدم، فریده فرجام، مهدی تقوی، مجید نفیسی، م. طاهر نوکنده، ف. غروب، م. مؤید، منصور ملکی، محمدتقی غروی، هوتن نجات، م. نوفل، علی پدر، حسین رسائل، ا. فرجام، محمد رعیتی و شهرام شاهرخش. در ضمن در طول این سال اشعاری از این شاعران نیز در مجلات مختلف منتشر شد: م. آزاد، مسعود فرزاد، م. سرشک، م. آرم، ژانیه طباطبائی، فرانک سعادت، رضا معینی، جعفر کوش آبادی، لاله تقیان، حسن حاتمی، مریم زندی، محمد کلباسی، شیرین، م. دوست، رضا مرزبان، نیاز یعقوبشاهی، منصور قندریز، بیژن کلکی، عبدالوهاب احمدی، شاهرخ صفائی، حمید عرفان، مهین بهرامی، مصطفی صدیق، علی قلیچ خانی، مروا، تیراژه، قنبر علی معصومی، فریدون معمار، پرویز تقییان، توفان، ع. ا. صیادپور، عبدالله کوثری، سیاکزار برلیان، ع. ا. عطاءاللهی، عبدالرحمن گمارونی پور، احمد اخوت، احمد اللهیاری، جناح، غلامحسین سالمی، محمود شجاعی، هرمز شهدادی، یوسف عرشی، محمود هنرمند، محمد امین، منوچهر رضائی، عدنان غریفی، محمد توفیق، بهرام حق پرست، رضا فراز، منوچهر جان نثاری، اکبر ذوالقرنین و فروغ میلانی.^{۱۰۷}

مرگ فروغ

(دوشنبه، ۲۴ بهمن ۱۳۴۵، ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر، تصادف اتومبیل).
فروغ فرخزاد، در اوج شکوفائی شعرش، در بهمن ۴۵ بر اثر تصادف اتومبیل کشته شد.

مرگ فروغ، برخلاف مرگ نیما که عکس العمل شایسته‌ئی را در نشریات در پی نداشت، با اندوه و حسرت و تأثر فراوانی همراه است. اگرچه یک علت این امر، شخصیت ناآرام و حضور جنجالی فروغ در

صحنه مطبوعات بود، اما علت اصلی، مرگ غیرمنتظره مهمترین شاعرِ روز، در گرماگرم کار و شکوفایی شعرنو بود.

امروز، پس از گذشت نزدیک به سه دهه از آنروزگار بهتر می‌توانیم بدانیم که مرگ فروغ چه ضربه هولناکی بر پیکره شعرنو وارد کرده است؛ چرا که در روزگاری که بحث «هنر برای هنر» یا «هنر برای مردم» روز به روز داغ‌تر و جدی‌تر می‌شد، و جناح‌بندی‌ها تشدید می‌یافت و هر دو گروه آشکارا به ورطه ابتذال و زوال می‌افتادند، شعر فروغ، برآیند سالم شعر هر دو جناح بود.

شعر فروغ شعر محض بود، بدون آنکه به لال بازی‌های تهی از محتوایی تبدیل شود که عده‌ئی به غلط نام «فرمالیسم» بر آن نهاده بودند؛ و شعر سیاسی بود، بدون آنکه به شعارهای ساده‌لوحانه موزون بدل شده باشد. فروغ طرفدار هنر ناب بود، ولی کار هنری هر هنرمند تجلی شخصیت اوست، و او که مشغله‌اش جذامخانه و میدان اعدام و فقر و زندگی احمقانه آدمی بود، شعر نابش نمی‌توانست تهی از این معانی باشد؛ این بود فرق بزرگ و اساسی شعر او با آثار دیگر هواداران هنر محض؛ یعنی، اشکال، بیش از آنکه در زیبایی‌شناسی هنر ناب بوده باشد، در استعداد و نوع مشغله‌های هواداران این هنر بود.

پس از مرگ فروغ، اشعار و احادیث و روایات زیادی - گاه صمیمانه و روشنگرانه، و گاه فرصت‌طلبانه و آلوده - در ارتباط با شعر و زندگی فروغ منتشر شد. بیشتر این مطالب بعدها به همت آقایان امیر اسماعیلی و ابوالقاسم صدارت جمع‌آوری و در کتابی تحت نام جاودانه فروغ چاپ و منتشر شد که منبع مفیدی برای اهل تحقیق در کار و احوال فروغ است.

پس از مرگ فروغ، دکتر رضا براهنی به درستی نوشت:

«فرخزاد، انفجار عقده دردناک و به‌تنگ آمده سکوت زن ایرانی بود.»^{۱۰۸}

از میان انبوه مرثیه‌ها بر مرگ فروغ، چهار مرثیه از احمد شاملو،

سهراب سپهری، م. آزاد و بهمن صالحی را می‌خوانیم.

مراثیه

احمد شاملو

به جست و جوی تو
بر درگاه کوه می‌گریم
در آستانه دریا و علف.

به جست و جوی تو
در معبر باده‌ها می‌گریم
در چار راه فصول؛
در چارچوب شکسته پنجره‌ئی
که آسمان ابرآلوده را

قابی کهنه می‌گیرد.

...

به انتظار تصویر تو
این دفتر خالی
تا چند

تا چند

ورق خواهد خورد؟

□

جریان باد را پذیرفتن
و عشق را
که خواهر مرگ است. —

و جاودانگی

رازش را

با تو در میان نهاد.

پس به هیئت گنجی در آمدی:

بایسته و آزانگیز

گنجی از آن دست

که تملک خاک را و دیاران را

از این سان

دلپذیر کرده است!

□

نامت سپیده دمی ست که بر پیشانی آسمان می گذرد

— مُتَبَرِّک یاد نام تو! —

و ما همچنان

دوره می کنیم

شب را و روز را

هنوز را...^{۱۰۹}

و گیسوان تو ناگاه بر تمامی ویرانه های باد نشست

م. آزاد

چه روز سرد مه آلودی!

چه انتظاری!

آیا تو بازخواهی گشت؟

تو را صدا کردند،

تو را که خواب و رها بودی

و گیسوان تو با رودهای جاری بود.

تو را به شط کهن خواندند

تو را به نام صدا کردند،
از عمق آب.
و باغ کوچک گورستان را
در باد
به سوی شهر گشودند.

تمام بودن رازی شد
و گیسوان تو ناگاه بر تمامی ویرانه‌های باد نشست.^{۱۱۰}

دوست

سهراب سپهری

I should be glad of another death.

t. s. Eliot

بزرگ بود
و از اهالی امروز بود
و با تمام افق‌های باز نسبت داشت
و لحن آب و زمین را چه خوب می‌فهمید.

صداش
به شکل حزن پریشان واقعیت بود.
و پلک‌هایش

مسیر نبض عناصر را
به ما نشان داد

و دست‌هایش
هوای صاف سخاوت را
ورق زد

و مهربانی را
به سمت ما هل داد.

به شکل خلوت خود بود
و عاشقانه‌ترین انحنای وقتِ خودش را
برای آینه تفسیر کرد
و او به شیوهٔ باران پر از طراوات بود
و او به سبک درخت
میان عافیت نور منتشر می‌شد
همیشه کودکی باد را صدا می‌کرد
همیشه رشتهٔ صحبت را
به چفت آب گره می‌زد
برای ما، یکشب
سجود سبز محبت را
چنان صریح ادا کرد
که ما به عاطفهٔ سطح خاک دست کشیدیم
و مثل لهجهٔ یک سطل آب تازه شدیم

و بارها دیدیم
که با چقدر سبک
برای چیدن یک خوشهٔ بشارت رفت.

ولی نشد، که رو به روی وضوح کبوتران بنشیند
و رفت تالاب هیچ
و پشت حوصلهٔ نورها دراز کشید
و هیچ فکر نکرد
که ما میان پریشانی تلفظ درها

برای خوردن یک سیب
چقدر تنها ماندیم.^{۱۱۱}

چگونه پژمردی؟

بهمن صالحی

چگونه پژمردی؟

تو ای شکفته‌ترین لاله‌های باغ زمان
بگو چگونه در آن نیمروز طولانی
چراغ روشن ما را
به عمق ظالم خاموشی قرون بردی؟
بگو

برای دورترین برگ شاخه حرف بزن،
چگونه پژمردی؟
چگونه پژمردی؟

تو که به فقر بهار اعتراف می‌کردی
تو که همیشه دل مهربان و غمگینت
«برای باغچه می‌سوخت»

و شکل‌های شکفتن را
نسیم عطر تو - در جنگل حروف سیاه -
به غنچه‌های غریب زمانه می‌آموخت
بگو

برای سوگوارترین مرغ باغ حرف بزن
(به زیر بارش یکریز برف)
به زیر بارانی، از ابرهای سرخ ملال
چگونه می‌رفتی

که باد تا قفسم بوی درد می‌آورد

که ماه در جگرم داغ مرگ می افروخت

چگونه پژمردی؟

حدیث مرگ تو در اعتبار باور نیست

من، ای شہامت اظهار!

خبر چگونه برم در حضور آینه‌ها

که گیسوانت را

چو ریشه‌های افاقی به خاک سپردی...

بهار نزدیک است

تو ای طراوت مفقود فصل‌های نوین

بیا دوباره در این باغ

همان فروغ جوان در سکوت گل‌ها باش

به قهر رفته‌ما

ای پیام خسته

بیا

که قلب باغچه‌ات را زیاد آزرده‌ی.

چگونه پژمردی

چگونه پژمردی.^{۱۱۲}

۱۳۴۶ ه. ش.

سال ۱۳۴۶ هم از سال‌های پربار در تاریخ شعرنو بود. در این سال بیش از سی مجموعه شعرنو، و بیش از بیست جنگ و مجله نوگرا منتشر شد. حجم سبز که بعدها تاثیر فراوانی بر شعرنو فارسی داشت، در همین سال منتشر شد.

از اتفاقات قابل توجه سال ۴۶، توجه چشمگیر زنان به شعر و شاعری بود. عده‌ئی علت این توجه را موفقیت و مرگ فروغ دانسته بودند. اسماعیل نوری‌علاء، ضمن اشاره و تأیید این نکته در مقاله‌ئی تحت عنوان «تذکرة اللطیفه»، می‌نویسد که این هجوم و استقبال، متأسفانه سبب «کمبود اصالت و فقدان استقلال لازم در شعر شاعره‌ها»ی دههٔ چهل شد. او در این مقاله از صد و بیست شاعره نام می‌برد که از آنجمله‌اند:

طاهره صفارزاده، پوران فرخزاد، صفورا نیری، ژیلا مساعد، مهوش مساعد، پرتو نوری‌علاء، بتول عزیزپور، مهشید درگهی، پروین صداقت‌زاده، فروغ میلانی، پروانه میلانی، فخری توشانلو، پروانه مهیمن، رؤیا مسعودی، مینا اسدی، مهری شاه‌حسینی، کافیه جلیلیان، سیمین بختیاری، فرشته قرچه‌داغی، مریم حکیمی،...^{۱۱۳}

علیرضا نوری‌زاده هم بعدها، در ویژه‌نامهٔ نوروزی مجلهٔ فردوسی، در سال ۱۳۵۰، طی مقاله‌ئی تحت نام «دههٔ شاعره‌ها»، نوشت که در دههٔ چهل (فروردین چهل تا اسفند ۴۹)، ۷۲۵ شاعره به ظهور رسیده است. از جنگ‌های نوین‌یاد سال ۴۶، روزن بود و دفترهای زمانه. «کانون نویسندگان ایران» نیز در همین سال تأسیس شد.

نشریات

نشریات نوپرداز سال ۴۶ عبارت بود از: اندیشه و هنر، نگین، ماهنامهٔ فردوسی، یوش (از آمل)، نامهٔ دانشجو، بازار ادبی (رشت)، سخن، کاوه، پیام نوین، جهان نو، بررسی کتاب، آرش، دفترهای زمانه، انتقاد کتاب، بامشاد، پژواک، راهنمای کتاب، روزن، جنگ اصفهان، جنگ باران (از گرگان)،...

که ذیلاً به مهمترین‌شان می‌پردازیم.

روزن

بعد از طُرفه (که در تیر و آبان ۱۳۴۳ منتشر شد)، روزن دومین جُنگی بود که به کوشش آوانگاردهای شعرنو - که در آن سال‌ها موج نویی‌ها بودند - در زمستان ۱۳۴۶ نشر یافت.

انتشارات روزن که این جُنگ را منتشر می‌کرد، «گالری - کتابفروشی» کوچکی بود که زیر نظر یدالله رؤیائی و ابراهیم گلستان اداره می‌شد. در این انتشارات، گاهی جلسات شعرخوانی هم برگزار می‌شد. در این شماره می‌خوانیم:

گندنا (شعر)، نیما یوشیج؛ چشم‌ها (شعر)، احمد شاملو؛ پارک جوان (شعر)، پل والری، ترجمه یدالله رؤیائی؛ همیشه (شعر)، سهراب سپهری؛ دلتنگی‌ها (سه شعر)، یدالله رؤیائی؛ سه شعر، بیژن الهی؛ چهار شعر، وینچنزو بیانکینی، [ترجمه بهمن محصص؛ یادبود (شعر)، بهرام اردبیلی؛ چهار شعر، محمود شجاعی؛ مدومه (قصه)، ابراهیم گلستان. با نقاشی‌هایی از: سهراب سپهری، بهمن محصص، وینچنزو بیانکینی. و «گزارش کتاب روزن».

«گزارش کتاب روزن»، از بخش‌های خواندنی روزن در نقد کتاب بود. چند شعر موج نو از روزن را می‌خوانیم.

دو شعر از بیژن الهی

۱

شرم در نور است و این، پایان هر سخنی ست،

همسرم!

مرد تو را به نور سپرده‌ام که تنی سخت شسته داشت،

و بیا، میان بیابان، پی انگشتر مفقود بگرد

که حال، باد در آن سوت می‌زند.

انگشتر ازدواج، میان بیابانی دراز، دراز؛ و دگر هیچ نه، هیچ نه
مگر مثلث کهنه کوچکی، مثلثی از زاغان
افتاده

بر کف یک سنگر!
و به این سپیده که عقرب - خواهر بی نیاز من - بخت را کف آلود
حس کرده است،
هوا، در نی می پیچد و در گردنه های کوه.

۲

دورتر، سخت دورتر، یک فلس من به زیر صلیب افتاده است.
آیا روز است؟
از گرمای زیاد، نقاب هامان را بر می داریم. می رویم
به دور، به آنجا.
زیر صلیب، تخم مرغی نصف می کنیم و به هم می زنیم: به
سلامتی!
و مرگ، در راه، نفس زنان، نقره یی می سازد.
دورتر، صفحه یی موسیقی، زیر صد ناخن مه گرفته زیبا می چرخد
و صدا، همان صداست:
آیا روز است؟

یادبود

بهرام اردبیلی
گلوگاهم را ببوس
آوازی که واپسین نفسش بر نیامد.
باد می وزد
می وزد بر استوانه های آبی غلطان.

نجیب زاده شیرخواره

آه... قژ قژ دندان هایش

چه تنی داشت!

ورم کرده از حجامت «سوره»

شقیقه اش

در لحظه دوبار می زد.

آری

انفجار گریه، که با دهان باد کرده ایم

زمان اندکی می خواهد؛

نوک سوزنی.

سپیده دم است

نشسته ام و مرگ را معماری می کنم

دورتر - آنجا

جمجمه یی می شکافد

با سر انگشتانِ نقره یی باد

لاشخواران

بیهوده به سوی فلق بال می زنند.

وسوسه شوکران

محمود شجاعی

چند فصل مرده بودم که اینک آغاز کنم به نام آن دست های

شاهی صورتی که بادستمالی خیس شوکران، تارهای حنجره ام را

نوازش کرد..

بیداریم کوچک تر از وسعت پرواز یک زنبور...

چه ارتفاع بلندی دارد بهار

که چشم‌هایم، مرثیه سقوط شده است.
 در کدام فصل بود آن سفر دور بی شفا
 که نسیم، پرچم سنگ بود و، سنگ، سنگر تریاک
 و زخم شهری من، در عطر لاله و باروت، له‌له می‌زد
 و هفت رشته گیسوان بافته صدی، در گلویم خاکستر می‌شد؟
 به یاد بیاورم آن دستمال زرد باکره را
 که نه طیب بود و نه خیس شوکران
 اما شاه‌رگان مرا عاشقان نسیم کرد.

چه دیر بود و چه زود گذشت!

اینک برادرم!

دو تیر، برای دو حفره در شانه‌های من
 تا فواره زند شوکران و نسیم
 که کبودی قدرت فضایی هزار دسته قرقاول در ریشه‌های ناخن من
 نشانه‌یی است برای چند فصل دیگر مردن!
 از روزن سه شماره منتشر شد: یک شماره در زمستان ۱۳۴۶ و دو
 شماره در سال ۱۳۴۷.
 روزن بازتاب مثبتی در جامعه کتابخوان ایران داشت.

جنگ اصفهان

از جنگ اصفهان، در سال ۴۶، دو شماره منتشر شد: شماره چهارم در بهار
 و شماره پنجم در تابستان ۴۶؛ و هر دو پربار و خواندنی.
 مهمترین مطلب، و شاید تنها مطلب مهم جنگ شماره چهارم (در
 حوزه کار ما) مقاله بسیار طولانی، یا به عبارتی کتابچه «از هوای تازه تا
 ققنوس در باران» نوشته محمد حقوقی بود.

در این نقد - چنانکه از نامش پیداست - شعر شاملو، از هوای تازه تا ققنوس در باران از زوایای مختلف با تفصیل و نمونه‌های فراوان مورد ارزیابی قرار گرفته است.

منتقد، نخست به تفصیل به این سخن شاملو پرداخته است که «شعر از نظر او حیاتی فوری و آنی است.» و سپس شعر او را از سال‌های بیست و پنج و بیست و شش به بعد بررسی کرده و سه دوره در آن تشخیص داده است:

۱. دوره پیش از بحران، که از فردای روشن سخن می‌گوید، که در نتیجه سخن از دلیری و مبارزه و قیام است؛

۲. دوره بحران، که سخن از عصیانگری است؛

۳. دوره پس از بحران، که سخن از شکست است.

او این ادوار سه‌گانه را در هوای تازه نشان می‌دهد تا می‌رسد به باغ آینه و آیدا در آینه که می‌گوید: شکست اجتماعی، به مرور به شکست فلسفی می‌انجامد و شاملو در جست‌وجوی پناهی به «عشق» می‌رسد و می‌گوید: «از هر خون سبزه‌یی می‌روید از هر درد لبخنده‌یی / چرا که هر شهید درختی است. / من از جنگل‌های انبوه به سوی تو آمدم / تو طلوع کردی، من مُجاب شدم / من غریو کشیدم و آرامش یافتم.»

اما این رویکرد به عشق به رویگردانی از گذشته پُر توهم منجر می‌شود؛ گذشته‌یی که «بی‌شماران / دل از همه سودایی عریان کرده بودند / تا انسانیت را از آن / علمی کنند.» که آیدا در آینه و لحظه‌ها و همیشه یکسر، حدیث همین رویکرد و رویگردانی است.

منتقد پس از بررسی محتوایی اشعار دهساله شاملو (۳۵-۱۳۴۵)، با استناد به بندی از گفته اخوان ثالث در «دم‌زدنی چند در هوای تازه»،^{۱۱۴} وارد بحث‌زبانی اشعار دهساله شاملو می‌شود و می‌نویسد:

«امید در خصوص مختصات شعرهای آخرین فصل هوای تازه نوشته

است (و چه درست) که:

در شعرهای آخر هوای تازه این شگرد کار اوست. و همه آنها عیب؛ عیبی که جانشین عیب‌های قدیم شده است: تکرار، تضاد، تعقید لفظی و معنوی، دوز بازی الفاظ، تتابع اضافات، طنین توخالی، آوردن صفات متوالی، طولیل کردن جمله به وسایل مختلف. و به این عیوب اضافه می‌شود: داستان‌گونگی، رماتیک‌واری، پرگویی و حشو، عیوبی که جز به استشهاد از شواهد زیر روشن نخواهد شد.

و هر کدام از این عیوب را به تفصیل و با نمونه‌های فراوان بررسی می‌کند. از جمله این عیب‌ها، اشکالات نحوی است؛ و منتقد از این عیب به این نتیجه می‌رسد که «شاعری که ناگهان، بی‌حاصله رعایت هر نوع قید، و در حیات شاعریش با تولدی ضعیف و نیروی خلاقه‌یی قوی، و اشتیاق و استعدادی عجیب به ترکیب‌سازی، و تسلط به واژه‌ها و عدم تسلط به اوزان شعر کلاسیک و شعر نیمائی، به تدریج به آستان فصل آخر هوای تازه قدم گذارده است؛ به آستان راهی دیگر، راهی به سوی وزنی مطمئن و آهنگین» می‌رسد.

او همچنین یادآوری می‌کند که: «شاملو شعرکهن فارسی را آنطور که باید هضم نکرده، و یا نخواسته است که هضم کند. و این، هم عیب محسوب می‌شود و هم حسن. عیب از این نظر که هم این باعث شده است وزن رها شود، و حسن بدین سبب که همین ناآشنایی او را وادار کرده که هر چه زودتر به راه‌های بدیع و نو کشیده شود. و این نه تنها مشمول اوست که یکی از رازهای موفقیت و خودنمایی نیما و فرخزاد نیز در همین بود. چرا که اینان هم از مختصات شعرکهن به ستوه می‌آمده‌اند، لیکن از آنجا که شاعر بالفطره بوده‌اند، نه تنها همچون بسیاری پس از احساس ضعف به کنار نرفته‌اند، بل با توجه به همین اصالت شاعری و وقوف به عیوب شعرکهن، به راه‌های تازه و تازه‌تر قدم گذارده‌اند.»

و با این مقدمه، منتقد به حوزه قدرت‌های شاملو قدم می‌گذارد و این بخش را هم با تفصیل و توضیح و نمونه فراوان توضیح می‌دهد.

در این نقدِ مفصل، منتقد به تأثیرپذیری‌های مستقیم و غیرمستقیم و اقتباس شاعر نیز اشاره می‌کند. و اگرچه همواره از بزرگی و عظمت او یاد می‌کند، ولی در مجموع، نقد از هوای تازه تا ققنوس در باران، برداشت مثبتی از مجموع کار شاملو به دست نمی‌دهد.

در پایان، هر کدام از مجموعه‌های شش‌گانه شاملو (هوای تازه، باغ آینه، آیدا در آینه، لحظه‌ها و همیشه، آیدا، درخت و خنجر و خاطره و ققنوس در باران)، جدا جدا و به اختصار مورد بررسی قرار گرفته است. دفتر پنجم جنگ اصفهان، در تابستان ۱۳۴۶ منتشر شد. در این شماره، در ارتباط با شعرنو، نکته چشمگیر و نقدی به چاپ نرسیده است.

هیرمند (نامه اهل خراسان)

نخستین شماره دوره جدید ماهنامه هیرمند (ویژه ادبیات و هنر زمان) در بهمن ۱۳۴۶ و از مشهد منتشر شد.^{۱۱۵} سردبیر ویژه‌نامه، م. آزرَم بود که شاعر محبوب محافل سیاسی آن سال‌ها به شمار می‌رفت. در سر مقاله نخستین شماره ماهنامه هیرمند، تحت نام «حرف آخر» به قلم م. آزرَم آمده بود که: «[...] قرار شده است که هیرمند در اول هر ماه شماره‌ئی ویژه ادبیات و هنر داشته باشد.» ولی از هیرمند ادبی در طول چهار سال بیش از ۳ شماره منتشر نشد؛ که نخستین آن در بهمن سال ۱۳۴۶ و سومین در فروردین ۱۳۴۹ بود؛ «درنگی دراز [به قول آزرَم]، به سبب غمز حسودان و معاندان».

در کنار سرمقاله م. آزرَم، در دفاع از هنر متعهد، بخشی از مقدمه زن زیادی نوشته جلال آل احمد تحت نام «اول دفتر» آمده بود که جبهه هیرمند را به وضوح باز می‌نمایاند.

مطالب این شماره هیرمند، از: دکتر علی شریعتی، دکتر اسماعیل خویی، شفیعی کدکنی، م. آزرَم، اصغر الهی، قاسم صنعوی، رضا

دانشور، رضا نواب‌پور، عبدالله طلوع، محمد قهرمان، و چند تن دیگر است.

در آن سال، جسد جهان پهلوان غلامرضا تختی - قهرمان جهانی گشتی - و هوادار نهضت ملی ایران - در هتلی پیدا شده بود، و اگر چه بسیاری بر این عقیده بودند که او به سبب پاره‌ئی مشکلات خانوادگی خودکشی کرده است و نشریات عمومی هم بر این باور صحنه می‌گذاشتند، ولی روشنفکران سیاسی و توده دیرباور مردم، شاهپور غلامرضا، برادر شاه را قاتل او می‌دانستند و در بسیاری از اشعار و مقالات روشنفکری، به طریقی به این مطلب اشاره می‌شد. هیرمند که منتشر شد شعری به نام «مرثیه برای تختی» از م. آزرم در صفحه اولش چاپ شده بود که به خودی خود نوعی موضعگیری مستقیم سیاسی گردانندگان هیرمند ادبی، علیه حکومت به شمار می‌آمد؛ البته امروز که این شعر را می‌خوانیم حیرت می‌کنیم که چگونه و به کدام اشاره، این شعر را شعری سیاسی و علیه رژیم می‌دانستیم. ولی با توجه به این امر که در رژیم‌های خفقانی که اداء صریح کلمات سیاسی مجرم محسوب می‌شود و لذا همگی به اشارات و کنایات رو می‌کنند و به مرور، زندگی آدمی در دریای مبهمی از سیاست غرق می‌شود و هر حرکتی مفهوم‌کنایی - سیاسی به خود می‌گیرد، آنوقت می‌توانیم بفهمیم که چطور، گفتن چنین عبارت «و منشور نجات شرق خون تازه می‌خواهد» کاری سیاسی و بغایت دلاورانه محسوب می‌شود. م. آزرم در بخش‌هایی از این شعر می‌گفت:

کدامین پیک را باید روانه کرد اینک نزد رودابه
کدامین نرمگوی نکته‌دان شاید گزارش را
چسان گوید بر آن شیر پرورزن
که رستم: قامت بُرنایی و پاکی
بلند آوازه همزاد پیروزی

بر افرازنده رایات آزادی
در این پیکار وحشتناک کاینک رایت افراسیاب و رایت کاوس
یکرنگ است

و پیروزی شهید سازش و افسون نیرنگ است
به ناهنگام خود را کشت.
کدامین دل کند باور؟
کدامین ضربه اش افکند
کدامین ناروا از پشت؟
[...]

به جای چهره ته‌مینه، دیدن در کنار خویش سودابه
و در چشمان کی افراسیاب اهرمن پنهان
درفش کاویان از خون سهراب و سیاوش همچنان رنگین
شگفتی نیست گر سیر آید از جان رستم دستان
چنینت بود آری حال و روز، ای رستم دوران!

دلم می‌خواست ای رستم!
از این میدان تنگ بی‌هماوردی
سمند تیز گام همت می‌تاخت تا آنسوی دریای جنوب خاوران
دور

در آنجایی که لشکرهای دیوان سپید غرب
زمین و آسمان را از نفیر مرگبار خویش می‌سوزند
و بیژن‌ها - برون از چاه - با اهریمنان دیری ست درگیرند
و رود سرخ با آن خاطر آشفته‌اش آئینه‌دار سهم‌تر پیکار دوران
است

در آن جایی که روح پهلوانی معنی والای خود را جسته در
اندام‌های کوچک و لاغر

در آنجایی که لوح سرنوشت شرق را - در زیر آوار مدام آتش و پولاد - می سازند

و منشور نجات شرق خون تازه می خواهد
 دلم می خواست می دیدم تو را آنجا
 - فراز قله تاریخ، مهد افتخار قرن -

[...]

از مطالب خواندنی دیگر هیرمند، نامه تند و اعتراض آمیز «ماکسیم گورکی» به «لئو تولستوی» بود. تولستوی در پاسخ به این پرسش روزنامه های خارجی که «نظر شما درباره اتفاقات انقلابی سال ۱۹۰۵ چیست»، در مقاله یی تحت نام «نهضت اجتماعی در روسیه» نوشته بود که به نظر او تلاش های سیاسی صرفاً باعث تأخیر پیشرفت واقعی می شود و تنها راه از بین بردن بدی از روی زمین، تکامل اخلاقی و مذهبی درونی افراد است. نکته جالب چاپ این مقاله گورکی در هیرمند این بوده است که هیئت تحریریه هیرمند، خود، از چهره های مذهبی کشور بوده اند، و با این وصف چاپ این مقاله در این نشریه علتی نمی توانست داشته باشد جز چیرگی چپگرایی بر فضای جامعه روشنفکری ایران. هیرمند، از نشریات بسیار محبوب و مشهور روشنفکران در آن سال ها بوده است.

دفترهای زمانه

نخستین شماره دفترهای زمانه، در بهمن ۱۳۴۶ به همت سیروس طاهباز منتشر شد. دفترهای زمانه هم چون آرش - که به همت همو منتشر می شد - جنگی پربار و نوپرداز و خواندنی بود.

مطالب شماره نخست دفترهای زمانه (در حوزه کار ما) به قرار ذیل بود: یادداشتی برای نیما از ابراهیم گلستان؛ پنج نامه از نیما به بهمن محصص؛ نامه ئی از فروغ فرخزاد به احمد رضا احمدی؛ اشعاری از:

مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری، احمد رضا احمدی، م. آزاد، منوچهر آتشی و محمد حقوقی؛ و بخشی از کتاب ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی از ارنست فیشر، ترجمه فیروز شیروانلو. از دفترهای زمانه، هشت شماره از بهمن ۱۳۴۶ تا دیماه ۱۳۵۷ منتشر شد، که از پاره‌ئی مطالب آن در کتاب حاضر استفاده می‌کنیم.

ماهنامه فردوسی

ماهنامه فردوسی، به سردبیری عباس پهلوان - سردیر هفته‌نامه جوانگرا و جنجالی فردوسی -، از جنگ‌های خواندنی سال ۴۶ بود که نخستین شماره آن در اردیبهشت و آخرین، در مهر این سال، در شش شماره منتشر شد.

بیشترین توجه ماهنامه فردوسی، همچون هفته‌نامه فردوسی، به شعرنو و نوگرایان؛ و از مطالب جالب آن، مصاحبه با جلیل ضیاءپور، یکی از اعضاء خروس جنگی بود.

مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۴۶

آتشی، منوچهر / آواز خاک. - تهران: نیل، ۱۳۴۶، ۲۰۲ ص.
آذری، محمد / بی پناهی. - تهران: بی نا، ۱۳۴۶، ۷۵ ص.
اسلامپور، پرویز / وصلت در منحنی سوم. - تهران: اشرفی، ۱۳۴۶، ۸۷ ص.

اوجی، منصور / شهر خسته. - تهران: سپهر، ۱۳۴۶، ۱۱۰ ص.
باباچاهی، علی / در بی تکیه گاهی. - تهران: بی نا، بی م، ۱۳۴۶، ۷۱ ص.
خائفی، پرویز / باز آسمان آبی است. - شیراز: کانون تربیت، ۱۳۴۶، ۱۷۶ ص.

خونی، اسماعیل / برخنگ راهوار زمین. - تهران: توس، ۱۳۴۶، ۱۴۲ ص.

- دستغیب، عبدالعلی / گل‌های تاریک. - تهران: فرزین، ۱۳۴۶، ۱۳۰ ص.
- رحمانی، نصرت / میعاد در لجن. - تهران: نیل، ۱۳۴۶، ۱۹۹ ص.
- رؤیائی، یدا ... / دلتنگی‌ها. - تهران: روزن، ۱۳۴۶، ۱۱۸ ص.
- سپانلو، محمدعلی / رگبارها. - تهران: طُرفه، ۱۳۴۶، ۱۵۰ ص.
- سپهری، سهراب / حجم سبز. - تهران: روزن، ۱۳۴۶، ۸۵ ص.
- شاملو، احمد (ا. بامداد) / از هوا و آینه‌ها. - تهران: اشرفی، ۱۳۴۶، ۲۷۷ ص.
- شاهرختاش، شهرام / خواب‌های فلزی. - تهران: بی‌نا، آذر ۱۳۴۶، ۶۳ ص.
- شاهروودی، اسماعیل (آینده) / آینده. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶، ۱۱۴ ص.
- صفایی، شاهرخ / فصل بد. - تهران: اشرفی، ۱۳۴۶، ۱۴۷ ص.
- کسرائی، سیاوش / خانگی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۷۳ ص.
- مشرف آزادتهرانی، محمود (م. آزاد) / آئینه‌ها تهی است. - تهران: جوانه، ۱۳۴۶، ۱۴۷ ص.
- مشفق، سیروس / پشت‌چپ‌های زمستانی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۶۹ ص.
- مفتون‌امینی، یدالله / انارستان. - تبریز: ابن‌سینا، ۱۳۴۶، ۱۲۳ ص.
- میلانی، فروغ / جاده شیر. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۱۱۷ ص.
- نوری‌زاده، علیرضا / از پشت شیشه‌ها. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۱۲۸ ص.
- نیما یوشیج / شهر شب، شهر صبح. - تهران: مروارید، ۱۳۴۶، ۱۰۰ ص.
- نیما یوشیج / نافوس. - تهران: مروارید، ۱۳۴۶، ۱۰۱ ص.
- / فروغ ... و غروب. - تهران: گل‌سرخ، ۱۳۴۶، ۱۲۸ ص.
- سعیدی‌پور، م / شاهکارهای شعرنو. - [تهران]: انتشارات سعید (و) انتشارات خرد، [۱۳۴۶]، ۱۴۴ ص.

چنانکه پیشتر نیز گفته شد، در سال ۴۶ بیش از سی مجموعه شعر منتشر شد که بسیاری از آنها اگر چه اکنون فراموش شده‌اند از کتاب‌های مطرح آن روزگار بوده‌اند.

اسماعیل نوری علاء در یک جمعبندی که دو سال بعد از وضع شعرنو به عمل آورده بود، نوشت:

«اقبالی که از طرف جوانان نسبت به شعر امروز به عمل آمد و در سال ۱۳۴۵ به اوج خود رسید، نتایج بسیاری را در دو سال بعد به همراه داشت. از یکسو این اقبال به ناشران مجال و میدان داد تا آثار شاعران نوسرا را به شکل و وسعت بهتری عرضه بدارند، و از سوی دیگر فاصله بین شاعر و خواننده تا حدود زیادی از میان رفت.

سعادت شاعران نوسرا در آن است که در زندگی خود با استقبال گرم خوانندگان و مخاطبان خویش روبه‌رو شده‌اند، و در عین حال حضور همه شاعران مهم شعرنو و شعر موج نو (جز نیما و فرخزاد) در این سال‌ها نکته جالب توجهی است.

می‌توان سال ۱۳۴۶ را سال «بازدید شعر امروز» نام نهاد، زیرا در این سال کار اکثر شاعران نوسرا به صورت کتاب در دسترس علاقمندان قرار گرفت. در بین مجموعه‌های شعر منتشر شده در این سال می‌توان حدود ۳۵ مجموعه شعر را حائز توجه دانست که شاعران آنها عبارتند از:

نیما یوشیج، اسماعیل شاهرودی، احمد شاملو، سهراب سپهری، سیاوش کسرانی، مهدی اخوان ثالث، نصرت رحمانی، فروغ فرخزاد، محمود آزاد، نادر نادرپور، فریدون مشیری، منوچهر آتشی، یدالله رؤیائی، عبدالعلی دستغیب، اسماعیل خوئی، محمدعلی سپانلو، منصور اوجی، صفورا نیری، علی باباچاهی، سیروس مشفق، پرویز اسلامپور، شاهرخ صفائی، شهرام شاه‌رختاش، فروغ میلانی و محمد آذری.^{۱۱۶}

خانگی / سیاوش کسرانی

کسرانی، سیاوش / خانگی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۷۴ ص.

کسرانی در این سال‌ها از مطرح‌ترین شاعران سیاسی مضمون‌نگرای ایران بود. لاجرم گفته می‌شد که خانگی - اشعار شهریور ۴۵ تا اسفند ۴۶